

دوست داشت گمنام باشد اما خیلی شیرینش کرد

ادامه از صفحه ۱۹



مبالغه خواننده را قانع نمی‌کند، آنچه درباره ایشان می‌دانستیم و آنچه منبع درباره‌شان بود دیدیم و به زبان ساده نوشتیم

● یعنی پایه تحقیقاتی داشت؟ بله چون کتاب‌ها به تحقیق متکی هستند، دوم بچه‌ها وقتی در کار نواقعی می‌دیدند خودشان می‌رفتند به کرمان، جبرفت، سیرجان، زنگی‌آباد و... حتی خانواده شهدا را توی روستاها پیدا می‌کردند و گاهی هم اتفاقات خوبی می‌افتاد، مثلاً محمدرضا محمدی پاشاک بیری نوشتن زندگینامه علی بیبا به یکی از دهات‌های جبرفت رفته بود، همان روز گوسفند اینها زاییده بود، به او گفته بودند بچه داری؟ گفته بود بله یک پسر به نام صدرا دارم، آنها هم گفتند ما اسم این بره قشنگ را صدرا می‌گذاریم! بعضی اوقات می‌آمد تهران. خبر می‌دادند. بعد متنی را می‌برد و متنی را که دستش بود و خوانده بود، می‌گفتم. این همکاری شیرینی بود و ایشان هم با علاقه کار می‌کرد یعنی می‌دانست این قلم

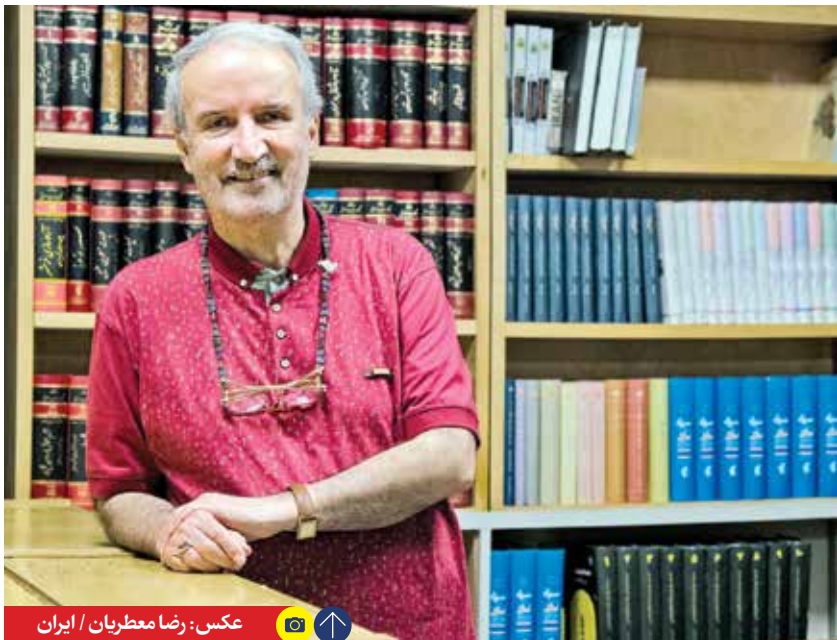
● وقتی به نیروی قدس آمد شما با هم کار نکردید؟ نه هیچ کاری با هم نداشتیم، بعد از سال‌ها سر فیلم «آن بیست‌وسه نفر» همدیگر را دیدیم. دیدار شیرینی بود. دوستش داشتم! منتهای از هم دور بودیم. ● کتاب‌های زیادی درباره ایشان چاپ شده چه اتفاقی افتاد رفتید زندگینامه حاج قاسم را نوشتید؟

طبیعی است برای چنین آدمی این همه کتاب نوشته شود. به نظرم تعداد زیاد کتاب به نوعی نشان‌دهنده ارادت است، کسی که این کار را کرده یعنی حاج قاسم برای او اهمیت داشته، حالا اینکه آیا پشت تولید این کتاب تحقیق است یا نه نمی‌دانم؛ من فکر می‌کردم باید چیزی برای او بنویسم و باید کاری برایش بکنم. شاید گوشه‌ای از اندیشه‌اش را نشان دهم. کتابی به نام «همه چیز درباره جنگ» دارم، یک روز حاج آقا علی شیرازی گفتند این کتاب «همه چیز درباره جنگ» را بچه‌های کرمان آوردند می‌گویند به فلانی بگویند یک کتاب مثل این برای حاج قاسم بنویسد، گفتم روی چشم! بعد آن کتاب را الگو کردم و نوشتم. در این کار خانم محبوبه عزیززوی و آقای محمدعلی آقامیرزایی فوق‌العاده کمک کردند.

● در کتاب نامزد گلوله‌ها حاج قاسم به اندازه خودش نشان داده شده؟

مبالغه خواننده را قانع نمی‌کند، آنچه درباره ایشان می‌دانستیم و آنچه منبع درباره‌شان بود دیدیم و به زبان ساده نوشتیم.

● اتفاق افتاد!



عکس: رضا معظریان / ایران

معجزه می‌کند، سعی کردم تیرها و شروع متنها و خود متن‌ها خوب باشد، دیگر نمی‌دانم شده یا نه؟ ● با اینکه شروع کتاب به اصطلاح کلاسیک است و از زندگی‌تاشهدات ادامه دارد، بعضی از اطلاعاتش را می‌دانستیم ولی خلاقیت در نوشتن باعث تفاوت شده است، مثلاً همه می‌دانند شروع زندگی حاج قاسم از کرمان بوده ولی اطلاعاتی که شما درباره سابقه و اینکه از کجا آمدند و چه شده، می‌دهید، نشان می‌دهد کسانی که کتاب را نوشتند حواس‌شان به یک‌سری چیزها بوده، این در کتاب شما عیان است؛ بیشتر از همه این هنر ادبیات است. مبنای تحقیق، گردآوری بوده که خانم عزیززوی و آقای آقامیرزایی انجام داده‌اند که عالی بود.

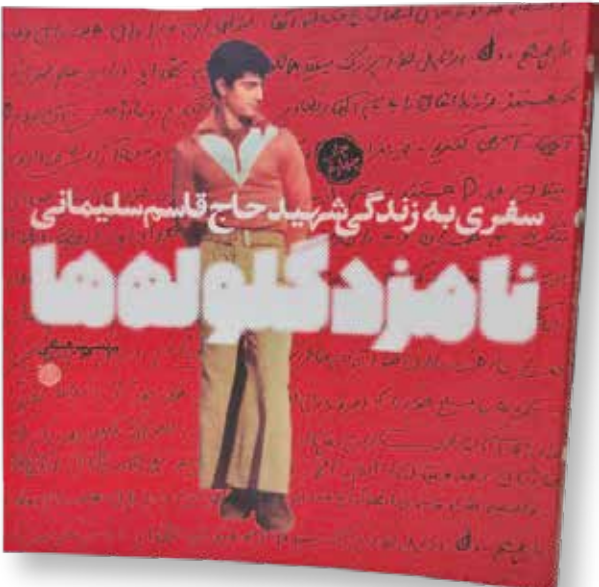
● تحقیق این کتاب چقدر طول کشیده؟ نوشتن کتاب حدود ۸ ماه طول کشید، خودمان به قنات ملک رفتیم، آنجا

این فرم انتخاب ناشر محترم بود، در قطع خشتی دست برای عکس و طرح باز است. عکس هم از اسناد محکم هرمتی است و کسی نمی‌تواند آن را نفی کند. عکس‌ها مکمل متن هستند.

● شما ۴۰ سال است درباره جنگ می‌نویسید و با خیلی از شهدا هم در زمان حیات‌شان و هم بعد از شهادت‌شان بودید، حاج قاسم با سایر شهدا چه فرقی داشت؟ (سکوت طولانی) حاج قاسم منافع ملی را خوب شناخت، بچه انقلاب بود، آمد انقلاب را نگه دارد، درک کاملی از انقلاب و عظمت جهانی آن داشت و باید هر جا شده می‌رفت و از این انقلاب دفاع می‌کرد، این درک کامل در بعضی‌ها نیست و شاید در خیلی از ما هم نباشد، انقلاب را دوست داریم ولی... سبب از درخت می‌افتد ولی فقط نیوتن می‌فهمد زمین جاذبه دارد، می‌دانست این سبب انقلاب افتاده چه کارها خواهد کرد، دلش می‌خواست گمنام بماند اما خدا شیرینش کرد، در آن تشییع جنازه دهان دنیا باز ماند.

● ایشان ایده داشت؟ بله! در این متن آمده به اشترار زمین می‌دهد، چاه آب می‌دهد، آنها مثل سور و ملخ از کوه و کمر پایین می‌آیند اسلحه‌هایشان را تحویل می‌دهند به آنها می‌گویند بروید کار کنید. یعنی مدیرهای قبلی عقل‌شان به این کارها نمی‌رسیده؟ استنادارها، فرماندارها و شهردارها عقل‌شان نمی‌رسیده؟ لایذ آنها انجام وظیفه می‌کردند! اما حاج قاسم جانفشانی می‌کرد، این دو با هم فرق دارد. صاحب ایده بود و می‌دانست در مملکت چه باید بکنند یعنی این کسی که سلاح دستش است و شترپر از مواد مخدر دارد می‌پرد اگر زمین داشته باشد و کار کند اسلحه را زمین می‌گذارد و مواد مخدر نمی‌برد و شب با یک تکه نان پیش زن و بچه‌اش می‌رود.

● امروز درباره حاج قاسم چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ مطالعه کنیم و اندیشه‌اش را نشان دهیم!



طبیعی است برای چنین آدمی این همه کتاب نوشته شود. به نظرم تعداد زیاد کتاب به نوعی نشان‌دهنده ارادت است، کسی که این کار را کرده یعنی حاج قاسم برای او اهمیت داشته



ناشری که شناختی از تاریخ و سیر فرهنگی و فرهنگ روز جامعه‌اش ندارد از ابتدا نباید فعالیتش را توسعه بدهد. معمولاً کسی سرآغ‌نشر می‌رود که پای‌در فرهنگ دارد. این‌گونه نباید جای پرداخت هزینه‌ها را بپذیرد. فرهنگ را باید توسعه داد و زیر کار برد. این‌گونه پویایی تازه‌ای به عناصر فرهنگی هم داده‌ایم. ناشر مسئول است که بخش‌هایی از فرهنگ را با کار بیورد اما باید بداند این نه به معنای ابتذال و نه استفاده به هر قیمتی است و باید فرهنگ را با احترام به ریشه‌های آن توسعه داد و زیر کار برد.

همبستگی و وفاداری به فرهنگ، ارزش‌های مذهبی و اجتماعی بین افراد و جامعه منجر می‌شود. ترویج صحیح و همه‌جانبه فرهنگ ابزاری برای تحولات اجتماعی و سیاسی و بهبود اقتصادی و اجتماعی کشورهاست.

توسعه گام بعدی که نقش ناشر در آن بسیار پررنگ‌تر است مرحله توسعه است. توسعه به معنای کاربردی کردن و جوه ترویج فرهنگ است. یعنی از آن بخش‌هایی که ترویجش کرده‌ایم برای پیشبرد اهدافی استفاده کنیم و مثلاً سبک زندگی و معماری و فرهنگ غذایی را محلی برای گفت‌وگو، تعامل و حتی درآمدزایی ببینیم. این‌گونه پویایی تازه‌ای به عناصر فرهنگی هم داده‌ایم. ناشر مسئول است که بخش‌هایی از فرهنگ را با کار بیورد اما باید بداند این نه به معنای ابتذال و نه استفاده به هر قیمتی است و باید فرهنگ را با احترام به ریشه‌های آن توسعه داد و زیر کار برد.

ارتقای فرهنگی به طور کلی رشد و ارتقای یک فرهنگ از مسیر آموزش و ترویج می‌گذرد و اینها به کشف بهتر و نگهداشت اصولی‌تر و بهبود ارتقای فرهنگی منجر می‌شود. آموزش هنرهای فرهنگی، تاریخ و هویت ملی، هنر، ادبیات و سایر مباحث حوزه فرهنگ باشد. نشر در کنار نهاد علم این بستر آموزشی ارتقای سطح دانش، فرهنگ عمومی و اخلاقی آدمیان از اهداف نشر است. ارزش‌های فرهنگی مانند احترام، صداقت، مسئولیت‌پذیری و... به‌عنوان پایه و اساس تمدن‌ها و فرهنگ‌ها باید همبستگی و همه‌جانبه ارتقا یابند و محل توجه باشند. نشر در ترویج این مفاهیم فرهنگی نقشی مؤثر دارد.

گام‌های مسئولیت فرهنگی نشر

فعالیت‌های مسئولانه فرهنگی به شرطی این‌گونه نامیده می‌شود که در وهله اول آسیب‌زا نباشد و اصلاً کار فرهنگی تلقی شوند. این‌گونه کار فرهنگی نیز از مسیر شناخت فرهنگ می‌گذرد. ناشری که شناختی از تاریخ و سیر فرهنگی و فرهنگ روز جامعه‌اش ندارد از ابتدا نباید فعالیتش را توسعه بدهد. معمولاً کسی سرآغ‌نشر می‌رود که پای‌در فرهنگ دارد. این‌گونه نباشد جای پرداخت ابرو، چشم فرهنگ را کور می‌کنیم و حالا یکی باید مسئولیت ما را قبول کند.

ترویج

در نگاهی کلی هر فعالیتی که هدف آنها ارتقای فرهنگ جامعه و حفظ و نشر ارزش‌های فرهنگی باشد ترویج است. در حوزه نشر این فعالیت‌ها به شکل عجیبی شامل همه فعالیت‌های نشر می‌شود از تولید و انتشار کتاب گرفته تا برگزاری نمایشگاه کتاب. در بخش آموزشی که اساس فعالیت فرهنگی است باز هم نشر است که نقشی مهم و زیرساختی بر عهده دارد. نشر در فرایند پرورش، تقویت و ارتقای فرهنگ و تمدن برای توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور نیز دارای اهمیت است. نشر باید توجه داشته باشد رفتاری مسئولانه با همه افراد جامعه داشته باشد و گستردگی طیف مخاطبان نشر هم نه یک ترفند اقتصادی برای توسعه مخاطب که از این محل است. ترویج هنر، موسیقی، ادبیات، فرهنگ ملی و مسئولیت اجتماعی بیش از هرکسی از متن کتاب قوت می‌گیرد. کتاب‌هایی که ای بسا از نگاه اقتصادی هم ندارند اما فرهنگ عمومی به آن نیاز دارد. کتاب‌هایی مثل فرهنگ‌نامه‌ها، تاریخ‌ها، زندگی‌نامه‌ها، دایره‌المعارف‌ها و... این‌گام در مسئولیت فرهنگی به تقویت

مسئولیت فرهنگی نشر

خدمتی که ناشر با محصولاتش ارائه می‌دهد، در میدان فرهنگ تعریف می‌شود و به زندگی فرهنگی مردم جامعه ربط می‌یابد و رفتار فرهنگی ایشان را تقویت می‌کند. ناشر با دانش، اوقات فراغت، توسعه فردی، دانش فرهنگی و مهارت‌های نرم و سخت مخاطبان سروکار دارد و همه اینها یعنی نقش آفرینی پررنگی در زیست فرهنگی جامعه دارد. در ادامه به نقش و مسئولیت فرهنگی نشر می‌پردازیم.



حاجت ابتمام پژوهشگر حوزه نشر

در فهرست مسئولیت اجتماعی سازمان‌ها و شرکت‌ها همیشه بندی وجود دارد که حمایت از فرهنگ و هنر را برای آن سازمان حیاتی و مهم برشمرده است. راست با دروغش را کار ندارم که چقدر شرکت‌ها و نهادها پای کار حمایت از فرهنگ و هنر هستند؛ بیشتر برشمرم این است که این کار را چطور انجام می‌دهند؟ مثلاً بار خرج کردن پول‌های اضافی بی‌بازد و پولدارکردن آدم‌هایی که خودشان حسابی برده و خورده‌اند و اصلاً به حمایت نیاز ندارند! از همین زاویه می‌خواهم به فعالیت نشر و مسئولیت فرهنگی‌اش نگاهی بیندازم. باید گفت ناشران در همین میدان حمایت از فرهنگ و هنر ایستاده‌اند. بقیه شعاعش را می‌دهند ولی ناشرکنش دارد. همان‌جایی که همه مسئولیت اجتماعی خودشان می‌دانند، منطقه فعالیت نشر است. فرهنگ و هنری که باید آن را شناخت، مراقبت بود، برای ترویجش کوشید و چه بهتر حال که به تمام بخش‌های زندگی ما پیدا و پنهان گره خورده، به میدان اقتصاد هم بیوریم و پول دربیآوریم. اما بالاتر از همه اینها در قبال فرهنگ باید احساس مسئولیت کرد. نوعی دلسوزی عمل‌گرایانه و جمعی. حالا که گفتیم ناشر نقش و کنش دارد پس مسئولیت‌هایی هم متوجه اوست. مسئولیت فرهنگی نوعی مسئولیت اجتماعی است بر دوش تک‌تک افراد جامعه و گروه‌ها و سازمان‌ها. مهم است که هر فرد و جمعی هنر، ارزش‌ها، عادات و رسوم و دستاوردهای فرهنگی و تمدنی جامعه خود را بشناسد و بداند چه در تاریخ و سیر فرهنگی آن منطقه گذشته و حالا او متأثر از چه فرهنگی است. مسئولیت فرهنگی شامل مسئولیت‌های مختلفی هم می‌شود: از جمله زیرساخت‌های آموزشی همچون تأسیس رشته‌های فرهنگی، تأسیس مجامع‌های ترویجی، بنیادها و مؤسسات مطالعاتی و پژوهشی با هدف شناخت و حفظ تاریخ و هویت فرهنگی، ترویج و توسعه هنر و ادبیات. احترام به تفاوت‌های جمعیتی را نیز از اصول مسئولیت فرهنگی باید دانست. همه افراد با تفاوت‌های فرهنگی، می‌توانند به نگاهی، توسعه و پایداری فرهنگ آن کمک کنند.



اینجا میهمانی اهالی فرهنگ است. تا چشم بچرخانی نویسنده و ناشر و منتقد و مروج کتاب است که دیده می‌شود. اصلاً هر چند قدم یک‌بار ناچاری بایستی و یک دور سلام و علیک کنی با کسی که معلوم نیست با او چه می‌بینی اول است که با چند بار دیگر هم با او چشم در چشم شده‌ای



عکس: ایرنا

سن و سال شما را نمی‌دانم اما ما دهه شصتی‌ها خاطرات مشترک با مزه‌ای از عید نوروز داریم؛ یکی از این خاطرات با مزه و نوستالژیک، مدل دید و بازدید ما در آن سال‌ها بود، مخصوصاً دید و بازدید با اقوام درجه یک (که به لطف خانواده‌های پرجمعیت آن روزها، حسابی زمانبر هم بود، هرکس به طور متوسط چندتایی عموی، عمه، خاله و دایی داشت و چندتایی هم از عموزاده‌ها و خاله‌زاده‌ها بودند که آنقدر روابط نزدیکی بین ما و آنها برقرار بود که حکم خاله و عمو را برانمان داشتند و به هر حال باید به اندازه و در شأن فامیل درجه یک با آنها رفت و آمد می‌کردیم و جزو دید و بازدیدهای همین دسته محسوب می‌شدند) شیوه این دید و بازدید نوروزی هم این‌گونه بود که یکی دوتا کوچک‌تر فامیل، به خانه یکی از اقوام درجه یک می‌رفتند و بعد آن صاحبخانه را با خود همراه می‌کردند و باهم به خانه فامیل بعدی می‌رفتند و این خاله یازی خانه به خانه آنقدر تکرار می‌شد که خانه آخرین فامیل جای سوزن انداختن نبود. تازه از دل این دید و بازدیدهای جمعی، برنامه میهمانی‌های فردا و پس‌فردا هم مشخص می‌شد و عموماً زن‌دایی‌ای، خاله‌ای، کسی برای ناهار فردا یا پس‌فردا فامیل را دعوت می‌کرد.

حالا حکایت نمایشگاه کتاب هم بی‌شباهت به این نوستالژی نیست! اینجا میهمانی اهالی فرهنگ است. تا چشم بچرخانی شاعر، نویسنده، ناشر، منتقد و مروج کتاب است که دیده می‌شود. اصلاً هر چند قدم یک‌بار ناچاری بایستی و یک دور سلام و علیک کنی با کسی که معلوم نیست با او چه می‌بینی اول است که با چند بار دیگر هم با او چشم در چشم شده‌ای. آنقدر جمعیت، شلوغی و آدم‌ها اینجا زیادند که اصلاً نمی‌توان به حافظه اعتماد کرد، اما این تمام ماجرا نیست. ماجرا آنجایی به نوستالژی نوروزی ما شبیه‌تر می‌شود که یکی از اهالی رسانه، یکی از اهالی فرهنگ را برای مصاحبه



نقیسه‌سادات موسوی پژوهشگر



عکس: ایرنا